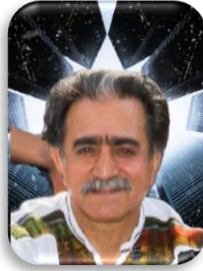


فانوس کُشان فالوس بدست



فرید سیاوش

روزی أبو جعفر هارون بن محمدالمهدی بن أبی جعفر المنصور مشهور به **هارون الرشید** خلیفه پنجم عباسی از **بهلول دانا** پرسید؛ چرا خدا را شکر نمی‌کنی از زمانی که من بر شما حاکم شده‌ام، طاعون دیگر از میان شما رخت بر بسته است؟

بهلول گفت: خداوند عادل تر از آن است که در یک زمان دو بلا بر بندگانش گمارد.

اما در مُلک ما؛ امیر و خلیفه بلا نازل شده اند و آنهم طاعونزا تشریف دارند، از جنس جالینوس و آنتونین!...

از داستان ابرهه و اصحاب فیل، ابابیل و سنگ های آتشین شنیده بودیم؛ گویی تاریخ تکرار شده بود و معکوس می چرخید. دیدیم روزی را که در شهر ما در کنار صور اسرافیل، شیپور عزرائیل نیز دمیده شد و شرنگ هستی بلعیده. دیدیم ابابیل های آهنین، بر سر مردم نازنین آتشپاره پاش دادند. دیدیم که دیو فاجعه بیدار گشته است. دیدیم هجوم **فانوس کُشان فالوس** بدست و غلمان پرست را؛ که چه فرهنگ و تمدنی و آرامش را نابود کردند. شدیم شاهد شهید شنیدن فریاد فروپاشی بودا، خورشید و بنی آدم و دیدیم عجزه های شب چه غمی در دل مردم ما کاشتند و هنوز می‌کارند و دیدیم زورق به خون نشسته دو نسل را، می بینیم چگونه تاریخ در کشور ما شکسته میشود و دیدیم درهم شکستن حرمت سبز کابل زمین را.

شاید گُشته میشویم به جرم حل نکردن معمای **ابوالهول** این غول افسانه‌ای مصر باستان، این اسطوره ادیب، این موجود افسانه‌ای و مظهر آفتاب؛ اما در گوشه دیگر از این کره خاکی و در زمانه دیگر.

کجاست؟ ابوالهول تا حکمش را پس بستاند!؛ کجاست؟ بهلول دانای ما که راه به تدبیر برد نه به تکفیر! همو که در پاسخ پرسش حد فاصل گریه و خنده چیست؟ گفته بود: انسان با چشم هایش می‌گیرد و با لب هایش می‌خندد و حد فاصل این دو، دماغ انسان است.

نکند دماغ ما را گربه سیاه برده است و بدنال او سرگردانیم؟! شاید گربه هم با ما سر شوخی دارد؟!!

فسانه گشتیم و غریق غم غریب غربت

